

خانواده حیاتی ثابت کرده‌اند از دل سختی‌های توان به اوج موفقیت رسید

خواستن توانستن است

معصومه فرمائی کیا - با خانواده حیاتی از روی موفقیت‌های فرزندان‌اش آشنایم؛ شویم؛ اما پشت همه شیرینی‌های امروز زندگی خانواده حیاتی، ماجرای ناگوار و تلخی است که زندگی خیلی‌ها را از پا انداخته است. ماجرای ناگواری که حسین حیاتی با اراده مخصوص خود در بزنگاهی تصمیم می‌گیرد آن را کنار بگذارد و روی دیگر روزگار را تجربه کند. او به روزهایی که حالا سرشار از لبخند فرزندان صالح و سالم است می‌بالد و حس دلچسب و غیرقابل وصفی دارد از اینکه توانسته است اعتیادش را کنار بگذارد، این را با غرور تمام می‌گوید و ابایی ندارد که تعریف کند روزهای مصرف، دنیای نوجوانی و جوانی‌اش را تباه کرده است. اما همین روزهای سخت، نگاهش را به دنیای میانسانی متفاوت کرده است؛ یعنی اینکه بعد رهایی از اعتیاد تصمیم گرفته است دست آدم‌های گرفتار در این دام را بگیرد. زینب، رضا، نازنین زهرا و محمد دلگرمی‌های بزرگ زندگی حسین حیاتی و اعظم صحابی هستند که هیچ‌کدام با اینکه جریان گذشته زندگی‌شان بازگوشود، مخالفتی ندارند.

در خشش زینب در رشته مهندسی برق دانشگاه فردوسی و حضور رضادر حوزه علمیه و خنده و بازگوشی‌های نازنین زهرا و محمد چنان به زندگی‌شان گرما بخشیده است که چیزی از خوشبختی کم ندارند. به این موضوع یک‌به‌یک افراد خانواده اعتراف دارند. خانم صحابی قرار دیدارمان را برای عصر می‌گذارد که خانواده دور هم جمع باشند. رضاهم از حوزه هر خاصی چند ساعته گرفته است. پدر خانواده وقت آزادش است و زینب خیالش از بابت درس و کلاس و امتحانات راحت.

سرما زمستانی کوچه پس‌کوچه‌های «حر» خشک و استخوان‌سوز است. پشت در آهنی منزل حیاتی چشم به کوچه‌ای داریم که با جوی آب وسط و بازی‌های کودکانه دنیای متفاوت‌تری با آن سوی شهر دارد. رضادر ابره رویمان بازی می‌کند. زندگی ساده و جمع‌وجوری دارند. در رفتارشان نشانی از تکلف نیست، راحت و خودمانی‌اند؛ گرم و صمیمی.

